

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره خلف وعد بود که آیا حرام است یا کراهت دارد؛ یعنی وفای به وعد مستحب است یا خلف وعد حرام است و وفای به وعد واجب است.

خب متعرض روایات شدیم. حتی متعرض آیه مبارکه (فاعقبهم نفاقا الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون)؛ آیه مبارکه و کلمات اصحاب و توجیهاتی که معلوم شد در این مدت ۱۴۰۰ سال ۱۵۰۰ سال مطرح شده است.

تا اینجا می‌که ما بررسی کردیم، در میان کتب اهل سنت چه در ذیل آیه مبارکه و چه در ذیل روایات، بیشتر بحث را در مسئله خلف وعد بردند روی نفاق. و نفاق را هم زدند به نفاق کفر، منافق، مثل کافر که اشد از کافر است. لذا دنبال آن بحث رفتند. اهل سنت بیشتر روی آن بحث رفتند. ذیل آیه مبارکه هم آوردند که دیروز خواندیم، فاعقبهم نفاقا الی یوم یلقونه.

در کلمات اصحاب ما بیشتر رفتند روی مسئله استحباب وفاء به وعد یا حرمت خلف وعد. خیلی روی نفاق بحث نکردند. آنها خیلی روی نفاق بحث کردند. دلیلش هم واضح است. چون آن روایتی که می‌گوید چهار خصال یا سه خصال موجب نفاق است، آن در کتب اهل سنت به سند صحیح وارد شده است. در کتب ما متأسفانه به سند صحیح آن نیست. آن به سند صحیح نیست. و آن چه که هست اگر مثلاً خلف وعد بود، ایمانش کامل نیست؛ کامل اسلامه. که خواندیم و توضیحاتش را دادیم. فکر می‌کنم دیگر خیلی صحبت کردیم.

لکن در روایات ما مجموعه روایاتی که ما داریم یکی که خیلی مهم است، و یک نکته‌اش خیلی مهم است، تطبیق آیه بر خلف وعد است. که مرحوم استاد هم قبول نکردند، فرمودند لم تقولون ما لا تفعلون یعنی مثلاً دیگران را امر به تقوا می‌کنید خودتان ندارید، امر به نماز می‌کنید، خودتان نمی‌خوانید، امر به کار خیر می‌کنید خودتان انجام نمی‌دهید. ایشان این جور معنا کردند.

لکن ما دو تا روایت داریم؛ یکی در یک روایت صحیح که در کتاب کافی بود. یکی هم در یک روایت در کتاب مالک اشتر، نامه‌ای که امیر المومنین (ع) به مالک اشتر نوشتند. آنجا هم و عرض کردیم این عهد قابل قبول است. آنجا هم حضرت امیر سلام الله علیه با آیه مبارکه در باب خلف وعد تمسک کردند.

انصافا اگر ما باشیم و تعبد، باید قبول بکنیم، تعجب می کنیم مرحوم استاد چرا قبول نفرمودند. حالا نهج البلاغه را مرسل می دانند، آن روایت که صحیح است آن یکی دیگر. و یک تفسیری را که در مجمع البیان آمده آن تفسیر را قبول کردند.

علی ای حال اگر ما باشیم و ظاهر روایات که تفسیر شده است. نمی شود انکار کرد. جای انکار ندارد. تفسیر شده به این آیه مبارکه.

و اگر آن آیه را هم تفسیر بگیریم مشکش کبر مقتا، خداوند خیلی دشمن دارد، بغض دارد نسبت به کسی که این کار را بکند، ان تقولوا ما لا تفعلون؛ دیگر مثل اینکه ظاهرا من از سوره صف نخواندم. بنا داشتم از تفسیر آیات دیگر به همین مقدار اکتفا بکنیم. در تفسیر آیه هم چند تا احتمال هست؛ یکی همین کذب است، یکی همین که الان ما داریم می گوئیم خلف وعد است. یکی هم همان مسئله که آقای خویی می گویند انسان بگوید و دستور بدهد خودش عمل نکند.

ممکن است بگوئیم آیه عموم دارد همه را می گیرد، چه اشکال دارد. تمسک امام (ع) هم معنایش این نیست که آیه فقط در مورد ما نحن فیه است. دروغ را هم می گیرد، خلف وعد را هم می گیرد. عدم التزام عملی انسان به کلماتی که می گوید، آن هم، همه را می گیرد، منافات ندارد.

علی ای حال مشکل پس مشکل کار ما یک جهت قضیه است، مشکل اهل سنت جهت دیگر قضیه است. مشکل اهل سنت روایات نفاق است که در بخاری و مسلم آمده است. این روایت بخاری و مسلم به این متن آنها پیش ما به سند صحیح نیامده است. پس این مشکل ما نبوده است.

مضافا به اینکه آیه مبارکه هم بود، فاعقبهم نفاقا بما اخلفوه الله ما وعدوه، و دیروز هم خواندیم از کلمات قرطبی که یک مقدار بحث را در ذیل آیه مطرح کرده است. لکن اشاره اجمالی عرض بکنم؛ چون دیگر بحث طولانی شد.

انصافش این آیه هم ربطی به آن حدیث ندارد. ممکن است حدیث را حمل بر آیه می کنیم. اما آیه را بیاوریم بر حدیث بخاری ظاهرا درست نباشد. چون در این آیه مبارکه فاعقبهم نفاقا بما اخلفوه الله ما وعدوه؛ خلف وعد تنها نیست. بما اخلفوه الله ما وعدوه؛ یعنی افکار انسان وعده ای دارند، وعده حالا تکوینی، عالم زر دیگران، حالا هر توجیهی دارد، یا همین هایی مشرکینی که محل کلام هستند، که اینها به وعده الهی عمل بکنند و اینها عمل نکردند. خب این نفاق است بلا اشکال.

من تعجب می کنم که آقایان چرا این آیه را با آن روایت، توی آن روایت نفاق الهی نیست. اذاعده به اصطلاح اخلف و اذا حدث کذب. پس در این آیه مبارکه این نفاق منشأش این است که اخلفوه الله، با خدا خلف وعد کردند. خلف وعد با خدا یک چیز است و خلف وعد با برادر مومن چیز دیگری است.

و ما کان یکذبون شاید به قرینه قبلی، ان یکذبون الله، یکذبون مع الله، به خدا دروغ می گویند. خب اگر انسان قرار بشود به خدا دروغ بگوید، ظاهرش یک چیز باشد باطنش یک چیز دیگری، این نفاق واقعی است، نفاق کفر است این نه نفاق عمل.

پس بنابراین آن بحثی را که امثال قرطبی در ذیل این آیه انجام دادند در باب خلف وعد، این هم درست به نظر نمی آید. عکسش محتمل است، ظاهراً نخواندیم در ذهنم یاد نمی آید کمی حافظه ما خراب شده این حافظه نزدیک ما. توی ذهنم نمی آید که روایات خلف وعد حمل بر آیه بکنند. یعنی خلف وعد الهی، دروغ با خدا. و اما عکس که این آیه را بیاورند با روایت به اصطلاح بخاری توجیه بکنند خیلی خلاف ظاهر است. این آیه موردش خلف وعد الهی و دروغ است. البته به قرینه قبلی، مراد دروغ با خداست. این را می شود قبول کرد.

کیف ما کان تا اینجا تمام وجوه محتمل را خواندیم و متعرض شدیم. روایت نفاق را خواندیم. توجیهاتی که علمای سنی بر روایت نفاق کردند. و عرض کردیم شاید در روایات اهل بیت (ع) اولاً این متن نیامده به سند صحیح؛ و بعدش هم خورده به مراتب ایمان. شاید نظر مبارک اهل بیت (ع) باشد که مراد از نفاق در این روایت کفر نیست، نفاق کفر نیست. نفاقی که منافقین در مدینه داشتند. این را شاید بشود از مجموع آیه مبارکه استفاده کرد.

علی ای حال این هم راجع به این قسمت. یعنی قسمتی که مربوط به آیه مبارکه می شود. خلاصه اش این است که ما متعرض آیات و روایات به تفسیر شدیم. کلمات عامه، کلمات سنی،

س: روایت ۰۶: ۰۸

ج: هان، حالا مانده.

روایات عامه مشککش کلمه بحث خلف وعد را با نفاق ربط داده بود. خیلی آنها روی این مطلب بحث کردند. خود آیه قرآن را هم آوردند. عرض کردیم که آیه ربطی به این قسمت ندارد؛ چون اخلفوه الله که ما اخلفوه الله ما وعدوه، خلف وعد با وعده الهی است و آن نفاق کفر است. و بما کانوا یکذبون، آن هم اگر ما دروغ مع الله باشد آن هم کفر است. آن چیز دیگری است، نفاق کفر است و ربطی به ما نحن فیه ندارد.

و اما در روایات ما، عرض کردم مشکل روایات ما به لحاظ نفاق نیست. مشکل روایات ما ظاهرش این است که خود خلف وعد حرام است. این مشکل دارد. و خود وفاء به وعد واجب است. روایات ما مشکلش در حقیقت این قسمت است نه قسمت نفاق. این یک. و بعدش هم این تعابیر العدة دین، این را سنی ها هم دارند. العدة نذر لا کفارة له؛ که این را ما داریم. سندش دو سه تا جورسند دارند از امام رضا (ع) هم نقل شده، از امام صادق (ع) هم نقل شده، اجمالا هست. حالا این را اگر این جور معنا بکنیم، العدة کالندرا کفارة له، یعنی بگوییم این نذر نه اینکه مبتدا باشد لا کفاره خبر دوم باشد، خبر بعد از خبر باشد، صفت نذر باشد. نذری است که کفاره ندارد. می گوییم کنایه از یمین است. چون این بحث را هم خواندیم که یمین وجوب وفاء ندارد. نذر وجوب وفاء دارد.

این احتمالش هم هست، انصافا هست اما خیلی واضح نیست. بلکه واضح این کلام این است که الیمین، العدة کفارة لکن نذر، لکن اگر مخالفت کرد، کفاره ندارد. حالا این لا کفارة له یعنی چه، نمی دانیم دقیقا به لازمش اخذ بکنیم یا همان ظاهرش. ظاهرش می گوید کفاره، تخلف کرد این کفارة، این باشد یا کنایه از این باشد یک جور نذری است که ثبوت فی الذمه ندارد. کنایه از آن است. لذا این که گفت با غرماء حساب نمی کنیم، نکته اش این باشد. آن بحثی را که آن آقا مطرح کردند.

علی ای حال این روایت العدة نذر لا کفارة له، خیلی سند واضح واضحی نداشت و مشکل داشت. به هر حال این روایت هم مشکل دارد؛ یعنی خلاف ظواهر فتوای متأخرین ماست که قائل به استحباب شدنند، استحباب وفاء به وعد، این هم خالی از اشکال نیست انصافا. خصوصا بعید نیست که روایت ناظر باشد که در باب وعد مطلقا حکم نذر را دارد ولو به صیغه به قول آقای خویی لک علی نباشد. چون ایشان چند تا وعد گرفتند، یکی هم لک علی باشد. بگوییم نه، وعده هر جور که باشد نذر است. مثلا بگویند بعد از ظهر ساعت پنج می آیم، نه لک علی اکتب لک رساله بعد ساعة، مثلا من قول می دهم که برای تو یک نامه بنویسم. نه، لک علی. شاید

به هر حال این روایت العدة نذر لا کفارة له یک مقدار زیادی ابهام دارد. لکن به حسب ظاهرش آن است که ظاهرا وجوب وفاء دارد. آن وقت می ماند که چه کار بکنیم، توجیهاتی را که عرض کردیم.

آقای خویی عده ای رفتند روی تعقل. بالاخره این نمی شود روایت ظهور در وجوب است، فراوان هم هست، فتوا هم نیست. شهرت فتوایی هم بر آن نیست. چه کار بکنیم؟ البته عرض کردم بحث شهرت فتوایی هم محقق نیست؛ چون مسئله مطرح نیست به این صورت حالا شهرت فتوایی باشد یا نباشد.

بله، شاید اکثر کسانی که متعرض شدند استحباب گفتند. لکن عده‌ای هم وجوب گفتند. خواندیم عباراتش هم گذشت. لذا به ذهن می‌آید بعد التی یا والتی دیگر حالا بعد از تمام این حرفها، ظاهرا همان احتیاط وجوبی که ایشان فرمودند که وفاء بکند به نذرش، ظاهرا متعین باشد. بلکه لا یبعد که بالاتر از احتیاط وجوبی باشد. یعنی چون در احتیاط وجوبی می‌تواند به فقیه دیگر مراجعه کند. بگوییم نه بالاتر، ما یک فرقی بین احتیاط وجوبی و این مرتبه بالاتر گذاشتیم که به تعبیر بعضی فتوای به احتیاط است. حالا تعبیر به فتوا کردند. يجب الاحتیاط بذلک نه الاحوط وجوب ان یفعل؛ یعنی حق رجوع به دیگری را هم به مجتهد دیگری را هم بر او ببندد.

انما تعبیر به احتیاط می‌کند می‌خواهد بگوید در ادله یک مناقشه‌ای دارد. این بحث علمی است. و الا مقلد ما هم ارجاع داده که حتما این کار را بکند نه اینکه حق رجوع به دیگران داشته باشد.

این را به یک مناسبتی هم عرض کردیم چند بار مشهور بین علما در در احوط وجوبا اجازه رجوع به غیر داده می‌شود به خلاف فتوا. مگر جاهایی که به قول بعضی‌ها چون فتوای به احتیاط می‌شود. بعضی هم اشکال کردند که حالا نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم.

بعید هم نیست که این دو تا را این طور تفکیک بدهیم. گفتیم اگر گفتیم الاحوط وجوبا ان یفی بما وعد، این یک نوع احتیاط وجوبی است، می‌تواند به مجتهد دیگر رجوع بکند. اما اگر گفت يجب الاحتیاط بالوفاء بالوعد، دیگر به مجتهد دیگر نمی‌شود مراجعه کرد. پس چرا تعبیر اجتهاد کرده، حکمش فتواست، می‌خواهد بگوید بالاخره ادله یک نق نقی توش بود ادله صاف صاف نبود. یک خالی از مناقشه‌ای در ادله نبود. و الا انصافا خیلی مشکل است، با وجود این همه روایات و صراحتش و عدم وجود مناقض و اینها مع ذلک انسان، و ثابت هم نیست که اصحاب به آن عمل نکردند، بلکه مسلمین و قطعاً هم یک امر عقلایی و مطلوب عند العقلاست. و واقعا هم حالا شاید در زندگی‌های سابق وقت و عمر و زمان و اینها ارزشی نداشته، خیلی هم، اما انصافا در زمان ما وقت و اینها ارزش پیدا کرده، انصافا خیلی مشکل است. طرف می‌گوید ساعت پنج بیا معطل بشود شش بیاید پنج و نیم بیاید، خیلی مشکل است.

بله،

س: دست مجتهد به این مقدار باز است که ید مکلف را ببندد بگوید حق رجوع به دیگری را نداری

ج: حق رجوع نداری؟

س: بله

ج: بله خب، فرض کنید مثل علم اجمالی، احتیاط هست اما حق رجوع به غیر ندارید

س: نه بحث احتیاط و اینها نیست. بگوید حق رجوع نداری، باید

ج: بحث همین است. نه، حق رجوع یعنی اگر شما حرف من را گوش می کنید، منجز است، این تکلیف این منجز شد. منجز شد ما عرض کردیم بحث تنجز یک بحث صرف الوجود است، قابل تکرار نیست. به حرف من منجز بشود به حرف دیگر هم منجز بشود، معلوم نیست.

آن وقت لذا حق رجوع به دیگری ندارد، چون منجز می شود. اما اینکه می گوید حق رجوع داری، این جهات مختلف دارد. یکی می بیند مسئله واضح نیست. یکی مسئله برایش واضح است نمی خواهد اعلام کند. روی جهاتی که می خواهد. اینجا می تواند احتیاط وجوبی بکند. به هر حال اگر عمل کند به احتیاط است، اگر عمل هم نکرد، این می داند مشکل ندارد. فرض کنید ایشان فی نفسه گفت به قول معروف ۱۵:۳۶ قائل است که نماز در دار غصبی درست است، صحیح است، ولی نمی خواهد اعلام بکند. می گوید احوط وجوبا. حالا این گفت. و لذا در احوط وجوبا هم این را ما در بحثش عرض کردیم، اضافه بر خود مقلد، مجتهد این فرض را تصور بکند که اگر مقلد او به دیگری رجوع کرد، و او نیت فتوای مناقض داشت، خیلی مشکل نداشته باشد. چون وقتی برایش باب رجوع به دیگری باز کرد، می داند اگر به دیگری رجوع کرد، یک مجتهد بعد از او هست که فرض کنید می گوید نماز در دار غصبی درست است. خود این هم می گوید من هم می دانم، احتمالش قوی است که درست باشد، لکن احتیاط می کنم فتوا نمی دهم. یعنی این تصور بکند که وقتی مراجعه به غیر کرد، آن غیر را هم باید در نظر بگیرد.

س: مادام که مجتهد ابراز نکرده حجت نمی شود بر مکلف؟

ج: نه

س: حجت را به دست آورده ابراز نمی کند

ج: نمی شود، نه نمی شود. وصول دیگر شرط است. عرض کنم که حالا دیگر وارد این بحث نشویم، انصاف قصه آن چه که مرحوم استاد احتیاط وجوبی فرمودند به نظر من کهنه روایات خیلی زیاد است و طرح همه این روایات، و شاید هم بین اصحاب ما این با مسئله نفاقی که اهل سنت گفتند، مطالبی که در کتب اهل سنت آمده خلط شده. آن یک بحث دیگری است.

و به هر حال قطعا بهترین راه این است که از وقتی که وعد می دهد، احتمال مخالفت را باز بگذارد. می گوید سعی می کنم ساعت پنج بیایم، ممکن است یک ساعت دو ساعت دیرتر باشد، طی زمان که طرف هم منتظر نباشد، وقتش را ما با ناراحتی طی نکنند.

س: یک سری روایت در روضه المتقین آورده برای اینکه بگوید اصحاب چرا از وجوب چیز نکردند آن روایات مقابله را آورده برای بیع شراء که مثلا به طرف می گوید این را برایت می خرم به این سود، اما بعد نمی خرد، امام (ع) می فرماید اشکال ندارد. آن روایات را...

ج: آن ناظر به

س: می شود قائل به تفصیل شد در وعده ها. بگوییم اگر وعده

ج: آن وعده نیست، او می گوید می خرم بعد بنا می شود که مثلا وکیل نشود برای خرید و فروش. این شبیه مثلا عقد وکالت قابل نقض است مثلا عقد لازم است، جایز است، معذرت می خواهم. آنها ناظر به نکته دیگری است. می گوید آقا من وکیل هستم بروم بخرم، بله، بعد می گوید نمی خرد از وکالت دست می کشد، ناظر به این است. این وعد نیست.

عرض کردم آن روایتی که می گوید یمین لا ما هو خیرا، چون یمین یک نوع ارتباط بین انسان و خداست. این باز وعد صرف ما نحن فیه نیست. دقت می فرمایید؟ آن روایات ناظر به نکته دیگری است غیر از این.

س: یک نوع وعده هست داده به این دیگر

ج: یعنی مثل عقود دیگر، مثل هبه، خواندیم کلام آن اهل سنت را هم خواندیم. عاریه، هبه. آن عقد است. به قیاس به آن هم درست نیست. بحث سر آن نیست.

دیگر حالا من فکر می کنم انشاء الله تعالی روشن شد. انصافا شواهد فراوان است بر اینکه خلف وعد کار حرامی است بلکه و از همه شواهد مهم تر کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تقلعون؛ با وجود روایت صحیح در ذیل آیه. و کتاب امیر المومنین (ع) به مالک اشتر را قبول داریم ما مشکل ندارد کتاب. با وجود این دو تا رفعت از اینها خیلی مشکل است، بلکه نزدیک به احتیاط فتواست، نه اینکه وجوب احتیاط.

س: مرحوم آقای تبریزی گفتند چون به دلیل عام البلوی بودن این مسئله در بین عوام اگر بین قداما بود این فتوا باید مشهور می شد، در حالی که مشهور نشده و ضرورت دارد...

ج: نه این واقعیت، حالا چون وقت ما مناسب نیست، خیلی از مسائلی که الان جزو مسلمات ماست در فقه و اینها اصلاً در کتاب قدما اصلاً نیامده کلاً.

س: ایشان می گوید همین نیامدنش دال بر این است در حالی که باید می آمد چون عام البلوی است.

ج: فرض کنید مثلاً که تزکیه باید با آهن باشد، اصلاً توی فقیه نیامده، با اینکه این مثلاً مسلم است. و غیر اینها، موارد زیاد داریم که یک مطالبی که مسلم است، اما در کتب قدما نیامده است.

علی ای حال این مطلب به نظر ما انصافاً خیلی قوی است و لا اقلش این است که حداقل در وقت وعده، احتمال خلف وعد را باز بکنیم.

این راجع به ...

س: حدید در روایات به چه معناست؟

ج: حدید در فتوا عرض کردم. من لا يحضر قسمت فتوایش، مقنع هم هست.

س: استاد اگر فتوا بر وجوب شد بعد تخلف کرد بعد استحلال هم واجب می شود، یعنی حق برای طرف مقابل هم ایجاد شده؟

ج: نه معلوم نیست ایجاد حق بکند. مگر اینکه به طور متعارف عرفی در مثلاً تصویباً بتواند موثر واقع بشود.

عرض کردیم در این عبارتی که مرحوم شیخ در بحث خلف وعد دارد، البته بحث عقد و شرط و اینها را هم در خلال بحثها گفتیم بیان می کنیم. دیگر چون این بحث طولانی شد می گذاریم انشاء الله برای اول بحث مکاسب بیع که انشاء الله اگر رسیدیم به آنجا، آن جا بیان کنیم.

بحثی که ما عرض کردیم مرحوم شیخ قدس الله نفسه در کذب اولاً کبیر و صغیره مطرح کرد و در ضمنش هم چند تافرع، که این فرع ما، فرع به اصطلاح اول ایشان بود. و آن فرع ما در خلف وعد بود.

عرض کنم که در خلف وعد عبارتی آورده بود که به مناسبت از روایات شرح قواعد، ازش تفسیر صدق و کذب در می آمد. و خود مرحوم شیخ بحث تفسیر صدق و کذب را در این کتاب نیاوردند. تعجب هم هست، ای کاش می آوردند.

به هر حال عرض کردیم که مرحوم ایروانی در کتاب خودش آورده است. در اینجا در بحث حرمت خلف و عدی یک عبارتی از قواعد دارد، اشاره دارد به اینکه صدق و کذب در انشاء هم می آید یا نمی آید. به این مناسبت اشاره ای دارد. ما حالا این بحث را چون عرض کردم کرارا چند بار که این بحث را بعد می خوانیم که معیار صدق و کذب چیست، و تفسیر صدق و کذب چیست.

مرحوم ایروانی در شرح حاشیه ای که من دارم، این چاپ قدیم است نمی دانم چاپ جدید شده یا نه، این چاپ بزرگ است، آیا چاپ جدید شده یا نه، مطلع نیستم.

الاحراء الکلام الاحراء بالکلام هو تحقیق موضوع الکذب و انه، انه بخوانید، هو عدم مطابقة الکلام للواقع، آن وقت می آید احتمالات را در باب کذب و صدق بیان می کند. یک، عدم مطابقة الکلام للواقع. این یک.

او عدم مطابقته للاعتقاد، یا نه، همین که با اعتقاد مطابق نیست، این دو.

او مخالفته بله، او مخالفته معذرت می خواهم للاعتقاد، پس یکی عدم المطابقة، عدم مطابقته للاعتقاد او مخالفته للاعتقاد. والثمة بین الاخرین، بین این دو تا اعتقاد یعنی عدم مطابقت با اعتقاد یا به اصطلاح اعتقاد مطابقت نداشتن.

تظهر فيما اذا تكلم بالجملة الخبرية شاكا، مثلا می گوید زید امروز فوت کرد و شاكا. بله، شاكا، غیر معتقد لثبوت مضمون الجملة و لا ثبوته؛ ظاهرا ثبوت و لا ثبوت بخوانیم. و الا می گوید غیر معتقد لثبوت مضمون جمله، و لا ثبوته. یا باید یک عدم ثبوت باشد و یا لا ثبوت بخوانیم به نحو معدوله. ظاهرا باید مرادش این باشد، ظاهرا و الا عبارت ایشان درست در نمی آید.

غیر معتقد لثبوت و لا ثبوت، اعتقادی به ثبوت و لا ثبوت ندارد.

فعلى الاول، اگر معتقد نبود، همین که اعتقاد نداشت کذب، دونه علی الاخر؛ اما بنا بر فرض اخیر اگر مخالف با اعتقاد بود کذب است.

دونه علی الاخر، هذا فی احتمالات المطابق، ایشان سه تا احتمال در مطابق گرفتند به فرد. و اما احتمالات المطابق بالكسر به تعبیر ایشان، فهل العبرة بلا مطابقة ظهور الکلام ظهورا اوليا كان او ثانويا حاصلا بالقرينة، این یکی. احتمال اول این.

او العبرة بلا مطابقة المراد منه، اعتبار به بلا مراد است. البته ظاهرا عبارت ایشان کمی مختصراتی ابهام دارد. به هر حال ظاهرا مراد ایشان این باشد. مطابقت با اعتقاد و لا اعتقاد، آن که بحث سر اعتقاد و لا اعتقاد است، بله، در خود کلام. مطابقت ظهور کلام ظهورا اوليا

.....
کان او ثانویا حاصل بالقرینه، ظاهرا من حالا نمی توانم جزم پیدا بکنم. ظاهرا مراد ایشان این باشد که یک مدلول به اصطلاح استعمالی برای کلام داریم، یک مدلول ارادی، مراد جدی، مراد استعمالی، مراد جدی. آن وقت ایشان می گوید معیار در مطابقت با کلام آن مطابق تطابق در به اصطلاح ظهور استعمالی بگیریم یا ظهور جدی بگیریم. مثلا ظهور جدی استعمالی می گوید اکرم العلماء یعنی همه علما. اما مراد آن خصوص فقهاءست. بعد گفته اکرم مثلا خصوص فقهاء.

مثلا در باب تخصیص در باب اطلاق و تنقید، مراد جدی هست و مراد استعمالی. آیا اعتبار به مراد استعمالی است یا اعتبار به مراد جدی است؟ ایشان دو تا گرفته. یکی مرادی که ظهور کلام است، یک به اصطلاح معنایی که ظهور کلام است، یکی هم معنایی که مراد جدی است. یعنی اسمش را گذاشتیم مراد استعمالی، مراد جدی. بعضی هم این جور می گذارند.

البته اینجا بعضی بیشتر تقسیم بندی کردند. مراد استعمالی افرادی، مراد استعمالی ترکیبی، آن وقت باز مراد جدی به این معنا، باز مراد جدی به معنای دیگر. توضیحاتی دارد که حالا من چون بعضی را ایشان فرمودند به مقدار کلام ایشان یک توضیحی را من عرض می کنم. فهل المراد مطابقة ظهور الکلام، این اسمش مراد استعمالی است. او العبرة بلا مطابقة المراد، این اسمش ظهور ارادی است. پس یک ظهور استعمالی داریم، ظهور ارادی داریم. یک مراد استعمالی داریم، یک مراد جدی داریم.

فعلى الاول اگر بگوئیم اعتبار فقط به ظهور کلام است، التوریة کذب، چرا؟ چون کلام یک ظهور ابتدایی دارد. دم در می گوید پدر توی خانه است، می گوید اینجا نیست، اشاره می کند به دم در. ایشان اینجا نیست. ظهور ابتدایی و استعمالی اش یعنی در خانه نیست. ظهور جدی اش و مراد جدی اش این است که اینجا، در این چهار متر. طبق ظهور ارادی مراد جدی اینجا دروغ نیست بلکه حقیقت است؛ چون در این قسمت این شخص واقع نشده. این طبق به اصطلاح مراد جدی. اما طبق مراد استعمالی این طور نیست. کذب است.

بعد ایشان می فرمایند فعلى الاول التوریة کذب دونه على الاخير؛ پس سه تا احتمال در مطابق بود، دو تا احتمال در مطابق بود، مجموعش شش تا شد.

فلاحتمالات ستة حاصلة من ضرب الثلاثة الاول فى الاحتمالين الاخيرين، سه در آن به اصطلاح می شود شش تا.

و الظاهر، خب شما شش تا احتمال در معنای کذب دادید که مراد جدی باشد، مراد استعمالی باشد، مطابقت باشد، لا مطابقت، اعتقاد

به اصطلاح با اعتقاد باشد، با واقع باشد، مخالف باشد، لا مطابقت باشد.

و ظاهر متبادر عرفا اول الاحتمالات الاول، ظاهرش این است که عدم مطابقة الكلام للواقع درست است. این در مطابقت.

الاحتمالا الاول، اولش و آخر الاحتمالين الاخيرين، بعد امر دائر مدار مراد جدی است نه مراد استعمالی. یعنی ان العبرة بلا مطابقة المراد الواقع، دنبال مراد و واقع برویم. که آیا مراد شما نه استعمال شما، مطابق با مراد هست یا نه؟ مطابقة المراد للواقع. و الظهور، نکته اش این است یعنی ان العبرة بلا مطابقة المراد، و الظهور طریق الی المراد، و حجیت ظهور از جهت اینکه کاشف از مراد است، و طریق بر این مراد است.

كما ان الاعتبار طریق الی الواقع من دون ان يكون لهما موضوعية، این خلاصه نظر مبارک ایشان.

پس مراد هست، به نام مراد جدی. و آن یکی اخیری هم باید حساب به مراد، آنجا هم مطابقت کلام و عدم مطابقت کلام.

ان العبرة بلا مطابقة المراد الواقع و ظهور طریق الی المراد كما ان الاعتقاد طریق الی الواقع من غير ان يكون لهما موضوعية و يستفاد هذا من اخبار كثيرة دلة على ان التوريه ليس كذبا؛ این روایات در می آید که این کذب نیست.

امروز بس است دیگر بقیه عباراتش باشد فردا وارد بحث آن آیه مبارکه می شویم.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين